

## نقش زیست اخلاقی با رویکرد «معنویت دینی» بر معنای زندگی (از نگاه قاضی سعید قمی)

محمدباقر نائیجی\*

### چکیده

در دنیای پرچالشی که بسیاری از انسان‌ها یا به سوی پوچ‌گرایی تمایل پیدا کرده‌اند و یا سرگردان و حیران روزگار می‌گذرانند، معنای زندگی اهمیت بیشتری پیدا کرده است. علم جدید و فناوری، با وجود فراهم کردن زندگی راحت‌تر؛ اما با حذف یا بی‌توجهی به امور معنوی و قدسی، انسان معاصر را از معنای حقیقی زندگی و زیست اخلاقی دور کرده است. قاضی سعید قمی با پیشینه فکری روایی، عرفانی و فلسفی، از اندیشمندان دوره‌ی صفویه است که برای انسان امروزی حرف‌های زیادی برای شنیده شدن دارد. پرسش اصلی ما این است که آیا زیست اخلاقی با رویکرد معنویت دینی بر معنای زندگی ما اثر دارد؟ در این مقاله با روش کتابخانه‌ای و تمرکز بر آثار و کتاب‌های این متفکر شیعی که بازتاب دهنده‌ی افکار او و اندیشه‌های اساتیدش است، تلاش شده که ارتباط میان اخلاق و معنویت و معنا بازخوانی شود و با ارائه راهکارهایی انسان بی‌هویت یا باهویت مصنوعی را به مسیر هدفمند خلقت بازگرداند و با نشان دادن خانه‌ی حقیقی معنابخش زندگی، از پوچ‌انگاری‌ها و خودکشی‌ها و بی‌اخلاقی‌های فردی و مشکلات روانی، اخلاقی فردی و اجتماعی جامعه بشری بکاهد. تنها راه معنابخشی به زندگی، بازگشت به معنویت دینی و اخلاق است. با این نگرش، زیست اخلاقی، بدون معنویت دینی معنا ندارد و بدون زیست اخلاقی و معنوی نمیتوان معنای دقیق و حقیقی برای زندگی داشت.

کلیدواژه‌ها: اخلاق، معنای زندگی، معنویت، قاضی سعید قمی.

\* استادیار گروه معارف دانشکده سلامت اجتماعی، دانشگاه علوم توانبخشی و سلامت اجتماعی، تهران، ایران. (mo.naeji@uswr.ac.ir)

مقاله علمی پژوهشی (تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۸/۱۱؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۹/۲۸)

## مقدمه

«معنای زندگی» از مباحث دیرینه‌ی بشری است که فکر و ذهن هر انسانی را به خود مشغول می‌کند. اما سخن گفتن از «معنای زندگی» بدون درک درست پوچ‌گرایی، بی‌معنا خواهد بود. نیهیلیسم، پوچ‌انگاری، نیست‌گرایی و هیچ‌انگاری از واژه‌ی لاتین nihil (هیچ) برداشت شده، و به معنای انکار معنا و ارزش زندگی و جهان است. کسانی که به این ایده‌ی گرایش پیدا می‌کنند، جهان‌آفرینش را بدون غایت تصور می‌کنند و می‌گویند زندگی انسان، معنایی ندارد و نمی‌توان برای آن ارزش و حقیقتی جستجو کرد. با وجود آنکه نیهیلیسم به اقسام و انواع مختلفی تقسیم می‌شود؛ اما می‌توان گفت که این مکتب خاص و نوع نگاه فلسفی آن به جهان، به شک‌گرایی افراطی، خودفراموشی، بی‌هدف بودن عالم، انکار معرفت و شناخت، نادرستی باورها، بی‌اعتقادی و در نهایت به بیهوده بودن زندگی کشیده می‌شود.

گرچه شک‌گرایی و پوچ‌انگاری زندگی، در طول تاریخ همراه انسان‌ها بوده؛ اما هیچگاه به اندازه‌ی امروز در زندگی انسان نفوذ نکرده بود تا آنجاکه انسان حتی از درک هستی خود نیز درمانده می‌شود. (Heidegger, 1977, 198-199) انسان معاصر بیش از بشر دیروز، به پوچ‌گرایی یا نیهیلیسم نزدیک شده است و پوچ خواندن زندگی رایج‌تر از گذشته میان افراد و خانواده‌ها و اجتماع امروزی جریان دارد. بسیاری از انسان‌ها به این می‌اندیشند که برای چه آفریده شده‌اند؟ و چرا باید این دنیا را تحمل کنند؟ و زیستن در این دنیای پر از رنج و درد و جنگ چه ارزشی دارد؟ و هدف از زندگی چیست؟ و به چه دلیلی ما باید زندگی را تحمل کنیم؟ و سرنوشت نهایی انسان چگونه

پایان می‌یابد؟ و... مشخص است که اگر برای این پرسش‌ها و چالش‌ها، پاسخی قانع‌کننده پیدا نشود، چه بر سر انسان پرسشگر خواهد آمد. افسردگی‌ها، روان‌پریشی‌ها، ناامیدی‌ها، بی‌اخلاقی‌ها، پرخاشگری‌ها و خودکشی‌ها بخشی از نتایج زیان‌بار سکوت در برابر این چالش ذهنی و روحی انسان خواهد بود.

جدای از همراهی تاریخی شکاکیت و پوچ‌گرایی با انسان، نیهیلیسم یا پوچ‌انگاری به عنوان یک مکتب و دیدگاه فلسفی و دارای چارچوب‌های فکری معین، در قرن نوزدهم پررنگ شد. فردریک ویلهلم نیچه<sup>۱</sup> (۱۸۴۴-۱۹۰۰م) فیلسوف آلمانی و از اثرگذارترین پوچ‌گرایان، به رواج بدبینی و پوچی کمک زیادی کرد. نیچه که به دلیل گریز مسیحیان از دین و خدا، نظریه معروف «خدا مرده است» را مطرح کرد، به پوچ بودن ارزش‌های فراطبیعی باور پیدا کرد. پذیرش مرگ خدا و نفی عوالم دیگر و معاد، معنا و حقیقت را از زندگی برد و باور به پیدایش تصادفی جهان و نابودی اخلاق را به بار آورد. نیچه می‌نویسد: زندگی برای چه؟ همه چیز بیهوده است. زندگی خشت بر آب زدن است. زندگی؛ یعنی خود را سوزاندن و با این همه گرم نشدن، که در آن یاهوسرایی‌های باستانی را هنوز حکمت می‌نامند. (نیچه، ۱۳۵۲، ص. ۷۸)

گسترش پوچی و نیست‌انگاری حیات، پیامدهای مخربی برای جامعه بشری خواهد داشت. انسانی که زندگی خود را نیستی مطلق و بی‌هدف تصور کند به سوی سرگردانی، اعتیاد، مواد توهم‌زا، طلاق و خودکشی کشیده می‌شود. همان چیزی است که نیچه به صراحت به آن دعوت می‌کند: «زاده شدن هیچ کس دست خود او نیست. اما این خطا را که گاهی به راستی خطاست، جبران می‌توان کرد. شرّ خود را

1. Friedrich Wilhelm Nietzsche

کم کردن بهترین کاری است که می‌شود کرد و با این کار کم و بیش سزاوار زیستن می‌توان شد.» (نیچه، ۱۳۸۱، ص. ۱۳۳)

معناداری زندگی، همچون سدی است که می‌خواهد در مقابل سیل پوچ‌گرایی و امواج مخرب نیست‌انگاری زندگی بایستد. همانطور که گرایش به پوچی و نیست‌انگاری زندگی در طول تاریخ حیات بشری همراه انسان بوده، معناداری زندگی و نگرش هدفمند به زیست بشری نیز همواره انسان متفکر را همراهی می‌کرده است. معنادار یافتن زندگی می‌تواند به سلامت روحی و جسمی انسان کمک کند و آرامش روحی و آسایش روانی و ذهنی را تقویت کند و رضایت از زندگی را به انسان هدیه کند. تلاش برای معنادار نشان دادن زندگی و ایستادگی مقابل گرایش‌های پوچ‌انگارانه در دو قرن اخیر گسترش یافته و هرچه به دوران معاصر نزدیک شدیم بر گستره این تلاش‌ها افزوده شده است. فلاسفه با ره‌یافت عقلی و دین‌داران با رویکرد دینی، به شدت مقابل دیدگاه‌های مبتنی بر نیستی و بی‌هدفی، ایستادند و با دلایل مختلف، زندگی و حیات را بامعنا و با‌آینده تعریف کردند و مردم را از بیهودگی و بی‌هدفی دور کردند.

در دنیای امروز، در کنار توجه به معنای زندگی و ارائه نگاه‌های مادی محض به دنیا، برای اخلاق هم معانی سکولار و قراردادی صرف در نظر گرفته می‌شود. در اخلاق سکولار دیگر نگاه حیوانی و دینی به اخلاق وجود ندارد و با کنار گذاشتن مرجعیت منابع دینی برای اخلاق، بر عقل بشری و انسان‌گرایی برای ارزش‌گذاری آموزه‌های اخلاقی تکیه می‌شود. چنانچه یکی از اساتید فلسفه انگلستان که از اعضای

اصلی جنبش «بی‌خدایی نو»<sup>۱</sup> هم هست کتابی با نام «کتاب خوب»<sup>۲</sup> نوشته است. او این کتاب را به عنوان جایگزینی برای اخلاق دینی و یک انجیل سکولار برای بی‌دین‌ها معرفی می‌کند. (Oppenheimer, 2011)

این نوع نگاه سکولار به معنای زندگی و اخلاق، اهمیت کاری پژوهشی برای یافتن معنای زندگی و ارتباط معنا و معنویت با اخلاق دینی و اسلامی را روشن می‌کند. آیا میان معنای زندگی انسان و اخلاق اسلامی ارتباطی وجود دارد؟ رویکردهای اخلاقی معناگرایی چه اثر تربیتی خواهد داشت؟ این رویکردها چگونه بر زندگی انسان سایه می‌اندازد و آرامش بشری را به دنبال خواهد داشت؟

هم در زمینه‌ی معنای زندگی و هم در زمینه‌ی اخلاق، کتاب‌های فراوان و مقالات متعددی نگاشته شده است. اندیشمندانی که با عینک دینی یا معنویت‌گرایی مذهبی به زندگی می‌نگرند تلاش کرده‌اند با همین رویکرد و نگاه میان اخلاق‌مداری و معنای زندگی ارتباط برقرار کنند. کتاب «معنای زندگی» گرت تامسون<sup>۳</sup> از جمله کتاب‌هایی است که به بررسی معنا و ارتباط آن با اخلاق پرداخته و نظریات مختلف غربی و شرقی را تحلیل می‌کند. کتاب «اخلاق در زندگی کنونی» اثری از استاد داوری اردکانی است که پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی است که به بررسی موضوع اخلاق در زندگی کنونی می‌پردازد و در بخشی از آن همین مساله ردیلت و فضیلت را روشن می‌کند. جان کاتینگهام<sup>۴</sup> نیز اثری دارد به نام «معنای زندگی» که نویسنده در آن

- 1 . New atheism
- 2 . The Good Book
- 3 . Garrett Thomson
- 4 . John Cottingham

می‌کوشد تا نشان دهد جنبه‌ی معنوی در زندگی انسان مهم است و با معنویت با ارزش‌های انسانی مرتبط است. کاتینگهام معنای زندگی را با خداوند پیوند داده است و می‌گوید اگر خدایی هست و این خدا، انسان را هدفمند آفریده است بنابراین معنادار شدن زندگی را باید با دستورات و برنامه الهی تحلیل کرد. مهم‌ترین پیام او این است که در دنیای کنونی تنها در سایه‌ی دین می‌توان به معنا رسید. ویل دورانت<sup>۱</sup> (۱۸۸۵-۱۹۸۱) فیلسوفی است که با کتاب «معنای زندگی» تلاش می‌کند به مسأله‌ی معناداری زندگی با ادبیات عمومی‌تر پاسخ‌های فلسفی دهد. دورانت پس از مواجهه با فردی شیک‌پوش که ناامید از زندگی بود و قصد خودکشی داشت و از پاسخ‌های او قانع نشد تصمیم گرفت درباره خودکشی تحقیق کند و معنایی برای زندگی بیابد.

لویس هاپ واکر<sup>۲</sup> (۱۹۸۹) در مقاله‌ای با عنوان «دین به زندگی معنا می‌بخشد» ضمن بحث از نقش دین و معنویت دینی در معنادار کردن زندگی، می‌نویسد که اعتقاد به خدا و باورهای دینی ارزش‌های اخلاقی را موجه می‌سازند. اما از نظر واکر اخلاق حقیقی با وجود آنکه منشا فطری و عقلانی دارد، اما با خداباوری متحقق خواهد شد.

آنچه در این تحقیق مورد بررسی خواهد گرفت، نقش و اثر اخلاق دینی و مذهبی بر معنابخشی بر زندگی است. نکته‌ای که در این پژوهش، مهم و قابل توجه است این است که میان اخلاق و معنویت و معنا پیوندی عمیق برقرار است و قاضی سعید تلاش می‌کند که این ارتباط را به مخاطبینش منتقل کند.

چند فرضیه در این تحقیق وجود دارد:

---

1 . William James Durant

2 . Louis Hopp Walker

الف. زندگی بشری دارای معنا و هدف است.

ب. معناداری یا بی‌معنایی زندگی، از دغدغه‌ها و چالش‌های مهم انسان‌هاست.

ج. عبادت‌ها، معنویت، گناه، اخلاق و حجاب‌ها در معنابخشی یا بی‌معنایی زندگی موثرند.

د. زندگی انسانی، تنها در صورتی معنادار خواهد بود که در رابطه با خالق هستی و ناظر به غایت حیات باشد.

هـ. در آثار قاضی سعید قمی، به خصوص کتاب روایی شرح توحید صدوق ایشان که رویکرد عرفانی و فلسفی دارد میتوان به ارتباط اخلاق اسلامی با معنویت و ارتباط این دو با معنای زندگی پی بُرد.

اقدام مهم قاضی سعید این است که ابزار فلسفه و عرفان را در خدمت درک بهتر آیات و روایات مشکل قرار می‌دهد و تفسیری پویا و کاربردی از اعمال عبادی و شرعی ارائه می‌کند. تلاش برای به دست آوردن یک جهان‌بینی ویژه، انسان‌شناسی نظام‌مند و زندگی‌هدفمند از میان منابع شیعی، شاخصه‌ی کار قاضی قمی است. در این پژوهش تلاش می‌کنم تا نگاه قاضی سعید به مسأله معنای زندگی و معنویت دینی و مذهبی و ارتباط و اهمیت اخلاق برای معنابخشی به زیست انسانی را بررسی کنم.

### واژه‌شناسی

پیش از ورود به اصل مسأله، لازم است برخی واژگان را روشن و تبیین کنیم:

**زیست اخلاقی:** به زندگی با مبانی و اصول اخلاقی، زیست اخلاقی می‌گوییم.

زیست اخلاقی با «اخلاق زیستی» متفاوت است. اخلاق زیستی<sup>۱</sup> را جنبه‌ی عملی اخلاق در پزشکی است و در واقع آن را «اخلاق پزشکی»<sup>۲</sup>

می‌خوانند. اما آنچه اینجا محل بحث ماست گزاره‌های عام اخلاقی و هنجارهایی است که هم عقل و هم فطرت و هم دین آن‌ها را تایید می‌کنند؛ چه جنبه‌ی فردی داشته باشند و چه جنبه‌ی خانوادگی یا اجتماعی. گرچه اخلاق نظری هم مهم است و گاهی از آن در میان مباحث استفاده می‌کنیم؛ اما تمرکز ما بیشتر بر اخلاق عملی و تاثیر بیرونی آن است.

اخلاق، به معنای سرشت، خوی، طبیعت، جمع خُلق است که به معنای صورت درونی و باطنی و ناپیدای انسان به کار می‌رود که با بصیرت درک می‌شود؛ در مقابل خُلق که به صورت ظاهری انسان گفته می‌شود، که با چشم قابل دیدن است. (الزبیدی، بی‌تا، ۲۵۷) یا می‌توانیم بگوییم اخلاق، صفتی درونی است که موجب انجام‌های کارهای خوب یا بد، خیر یا شر می‌شود. چنانچه در تعریف متداول و مشهور می‌گویند: «صفات نفسانی راسخ و پایداری که موجب می‌شوند افعالی متناسب با آن صفات به سهولت و بدون نیاز به تامل و تروی از آدمی صادر شود.» (مسکویه، بی‌تا، ۵۱) بنابراین اخلاق درونی انسان، آثار بیرونی دارند. نقش و اثر این صفات درونی بر خیر و شر عملی و رفتارهای فردی و اجتماعی و معناگرایی انسان محل بحث است.

**معنویت دینی:** معنویت معانی مختلف دارد. به همین دلیل لازم است که روشن کنیم کدام معنا و رویکرد معنویت‌گرایی را در این پژوهش دنبال می‌کنیم. گرچه واژه‌ی

1 . bioethics

2 . medical ethics



معنویت در قرآن و روایات اسلامی نیامده است؛ اما در دوران معاصر اندیشمندان مسلمان، متأثر از علوم انسانی غرب این واژه را بسیار استفاده می‌کنند و آن را به امر روحانی یا باطنی تفسیر می‌نمایند. به همین دلیل گفته شده که «معنوی می‌تواند در معنای روحانی در مقابل مادی و باطنی در مقابل ظاهری به کار رود. معنویت می‌تواند امر قدسی یا غیبی، ارزش‌های اخلاقی، دین، عرفان و هر نوع معنابخشی به زندگی را دربرگیرد. معنویت لزوماً متعلق به یکی از ادیان نهادینه و تاریخی نیست، بلکه به معنای داشتن نگرشی به عالم و آدم است که به انسان آرامش، شادی و امید بدهد.» (ملکیان، ۱۳۹۶، ص. ۳۷۶) آنچه در این پژوهش از معنویت مطرح می‌شود به معنای دینی و مذهبی آن اشاره دارد.

**معنای زندگی:** حیات در تعریف فلسفی و عرفانی آن به معنای، زندگی و زنده بودن است. این واژه در مقابل «موت» به کار می‌رود. حیات و زندگی، مفهوم بدیهی دارد اما در چگونگی آن و گستره آن اختلاف است. برخی زندگی را به این دنیا محدود می‌دانند و برخی دیگر به زندگی اخروی پس از مرگ نیز اعتقاد دارند. در دیدگاه اسلامی، زندگی انسانی دایره‌ی وسیعی دارد و با وجود آنکه پس از مرگ، جسم انسان در این دنیا باقی می‌ماند اما روح و نفس فناپذیر است و باقی می‌ماند و حیاتش ادامه خواهد یافت؛ بنابراین حیات دنیوی و برزخی و اخروی، مجموعه‌ای به هم تنیده و کنار هم هستند.

در کنار مفهوم حیات و زندگی، ارائه تعریفی از «معنا» هم مهم است. شاخص‌ترین معانی برای معنا، هدف و ارزش و کارکرد هستند. وقتی از معنای زندگی می‌پرسیم، می‌خواهیم بدانیم که آیا برای زیستن هدفی وجود دارد یا زندگی کردن ارزش دارد و یا

زندگی چه کارکردهایی دارد؟ نوع نگاه طبیعی یا متافیزیکی و نگرش مادی یا معنوی، معنایی متفاوت پدید می‌آورد.

با نگاه به زندگی انسان‌هایی که در اطرافمان زیست می‌کنند متوجه خواهیم شد هر کدام زندگی را به گونه‌ای متفاوت از دیگری تعریف می‌نمایند و درک‌های متفاوتی از زندگی وجود دارد. این تفاوت‌ها برای امروز نیست؛ چون ارسطو در چند هزار سال قبل هم به این مطلب پرداخته است: «کلمه‌ی حیات، معانی متعددی می‌پذیرد. و همین قدر کافی است که یکی از این معانی در موضوعی تحقق یابد تا بتوانیم آن را ذی حیات بنامیم: خواه این معنی مثلا، عقل، احساس، حرکت و سکون مکانی باشد، یا اینکه حرکت تغذی و ذبول [پژمرده شدن] و نمو» (ارسطو، ۱۳۶۹، ص. ۸۵-۸۶) ارسطو بر مبنای این تعریف، نباتات و حیوانات را دارای حیات می‌خواند و درباره زندگی نباتات می‌گوید: «مادامی که قادر به جذب غذا باشند، زندگی آن‌ها دوام دارد». (همان) «پس حیات داشتن تمام موجودات زنده مبتنی بر اصل تغذیه کردن است». (همان، ص. ۸۷)

با روشن شدن معانی واژگان پرکاربرد در این مقاله، به بحث محتوایی و اصلی وارد می‌شویم تا با بررسی معنا و معنویت و اخلاق از نگاه قاضی سعید قمی و ارتباط آن‌ها با یکدیگر، نقش و اثر اخلاق و معنویت بر معناداری زندگی را تحلیل نماییم:

### ۱. معنای «معنا» و معنای «زندگی»

زندگی معنادار بدون باورهای دینی و آموزه‌های مذهبی سخت و غیرممکن خواهد بود. آیا می‌توان بدون باور به امر متعالی و آفریدگار زندگی معنادار داشت؟ آیا بدون پذیرش معاد و عوالم مجرد و فرامادی، به معنا دست یافت؟ همانطور که پیش از این

گفته شد، بی‌معنایی در قرن‌های اخیر، به خصوص در غرب گسترش پیدا کرد. آلفرد نورث وایتهد<sup>۱</sup> (۱۹۴۷-۱۸۶۱م) فیلسوف انگلیسی می‌گوید: «شما می‌توانید يك خط مشخص و دقیقی در عرض تاریخ اروپا بکشید و بدین وسیله آن را به دو دوره تقسیم کنید که دارای طول کاملاً نامساوی‌اند. این خط از میان عمر گاليله می‌گذرد. اروپاییان پیش از گاليله چه مشرکان قدیم و چه مسیحیان متأخرتر چنین می‌اندیشیدند که جهان از طریق طرح و هدف، ضبط و مهار می‌شود، اما اروپاییان پس از گاليله، جهان را کاملاً بی‌هدف می‌دانستند». (استیس، ۱۳۸۲، ص. ۱۰۹) در دوران مدرن، با رشد تدریجی صنعت و پیشرفت‌های علمی، توجه به دین و مذهب، کم و محو شد. رشد علمی و گسترش سرمایه‌داری و افزایش رفاه عمومی تا آنجا پیش رفت که حتی برخی اندیشمندان غربی، نظم و قراردادهای اجتماعی را برای اداره زندگی فردی و اجتماعی کافی دانستند و زیست بشری را به آن محدود کردند.

آیا هدف از زندگی خوردن و خوابیدن و آمیزش است؟ ارسطو در کتاب اخلاق نیکوماخوس با اشاره به زندگی بسیاری از مردم که بر مبنای لذت مادی و جسمی زندگی می‌کنند، این شیوه مردم عادی را برگرفته و توجیهی از سبک زندگی پیشوایان و بزرگان‌شان می‌خواند: «بسیاری از پیشوایان اقوام نیز از شیوهی زندگی "ساراداناپال" پیروی می‌کنند». (ارسطو، ۱۳۸۵، ص. ۲۰) ساراداناپال، پادشاه آشوری در قرن هفتم قبل از میلاد بوده است که گویا بر سنگ قبرش نوشته شده بود: «آنچه به دست دارم لذتی است که از خوردن و معاشقه برده‌ام». و ارسطو در نوشته‌ی خود با عنوان تعریض به فلسفه که تنها قطعاتی از آن باقی مانده است، می‌نویسد: «بر گور گاو نری نمی‌شد چیزی بهتر از این نوشت». (همان، پاورقی مترجم)

1 . Alfred North Whitehead

برای درک بهتر از «زندگی» و وارد شدن در فضای معنای زندگی، به این گفته‌های ارسطوی حکیم توجه کنیم:

«همان‌گونه که در مورد یک نی‌زن یا مجسمه‌ساز یا هنرمندی، و هر کسی که عملی را انجام می‌دهد، نقش اصلی و وظیفه خاصش این است که کار خود را نیک و درست انجام دهد، این سخن درباره‌ی آدمی نیز، اگر آدمی هم وظیفه‌ای خاص دارد، باید صادق باشد. یا باید بگوییم که درودگر و کفشگر وظیفه‌ای دارند ولی آدمی وظیفه‌ای ندارد چنانکه گویی آدمی برای بطالت آفریده شده است؟ آیا نباید همچنانکه چشم و دست و پا و به طور کلی هر عضوی از اعضای بدن آدمی وظیفه‌ای خاص دارند آدمی نیز باید علاوه بر همه‌ی آن‌ها وظیفه‌ای خاص خویش داشته باشد؟ این وظیفه کدام است؟ روشن است که این وظیفه زیستن نیست زیرا گیاهان نیز زندگی می‌کنند در حالی که ما در جست‌وجوی وظیفه‌ی مختص آدمی هستیم. پس زندگی به معنی تغذیه و رشد را باید به یک سو نهمیم. بعد از آن به زندگی به معنی احساس می‌رسیم. ولی آدمی در زندگی به این معنی نیز با اسب و گاو و دیگر جانوران شریک است. پس می‌ماند زندگی به عنوان فعالیت آن جزء روح (یا نفس) آدمی که بهره‌ور از عقل است. نقش این جزء، هم اطاعت از عقل است و هم مالک بودن عقل و تفکر و انجام دادن اعمال موافق عقل. چون این زندگی هم دارای دو معنی است باید بگوییم که آنچه ما در نظر داریم زندگی به معنای فعالیت مستقل است زیرا این زندگی، زندگی به معنای حقیقی است.» (ارسطو، ۱۳۸۵، ص. ۳۱-۳۰)

یافتن وظیفه‌ی حقیقی انسان، همان چیزی است که فلاسفه‌ای چون ارسطو، به عنوان معنای زندگی به دنبال آن هستند تا آن را بیابند. برای همین بسیاری از فلاسفه‌ی شاخص معناگرا، از حوزه‌ی بدن و خورد و خوراک گذر می‌کنند و به حوزه‌ی روح و عقل توجه می‌کنند.

می‌توان رگه‌ها و ریشه‌هایی از معنای زندگی را در آثار قاضی سعید قمی، اندیشمند

عصر صفوی، یافت. چون دیگر بزرگان و متفکران مکتب شیعی، خلقت و آفرینش انسان را بی‌هدف نمی‌دانست و بر اساس این اصل مهم، جهان هستی را یک کل دارای اجزاء می‌دانست که با برنامه خلق شده است و به سوی هدف و مبدأ واحد تمایل و گرایش دارد. و این شوق و گرایش و عشق به بازگشت و نجات از غربت، با برنامه‌ها و نقشه‌های الهی، به زندگی انسان معنا می‌بخشند. او می‌خواهد فلسفه و عرفان را وارد زندگی انسان کند. انسانی که با نفس و روح خود هویت پیدا می‌کند باید راه زندگی خود را بیابد. اما چگونه؟

قاضی سعید پیش از هر گرایش و اندیشه و مسلکی، یک انسان دین‌دار شیعی است و دغدغه اصلی‌اش گسترش دین و فهم درست آموزه‌های مذهبی است. «دین مجموعه‌ای از عقاید، اخلاق، قوانین فقهی و حقوقی است که از ناحیه‌ی خداوند برای هدایت و رستگاری بشر تعیین شده است. پس دین، مصنوع و مجعول الهی است. به این معنا که قوانین فقهی و محتوای حقوقی آن را خداوند تشریح و جعل می‌کند؛ همان‌گونه که محتوای اخلاقی و اینکه چه اموری جزء اصول اعتقادی این مجموعه باشد نیز از طرف ذات اقدس الهی تعیین می‌گردد». (جوادی آملی، ۱۳۹۷، ص. ۱۹) یا به گفته عارف قمی، مراد از دین، عبودیت همراه با علم و عمل است: «و المراد بالدين هو العبودية علما و عملا» (قاضی سعید قمی، ۱۴۱۵، ج. ۱، ص. ۵۰۴) و مراد از دین، باور حتمی داشتن در عبادت خداوند بزرگ‌مرتبه است: «و المراد بالدين الاعتقادات الضرورية في عبادة الله تعالى». (همان، ۵۱۰) ارتباط دین و آموزه‌های دینی با زندگی در اندیشه قاضی سعید قمی نمایان است. او بر معنابخشی زندگی با آموزه‌های اخلاقی دین و باورهای مهبی تاکید زیادی دارد.

## کشف یا جعل معنا

از دید قاضی سعید قمی، انسان باید از میان آموزه‌های دینی و فلسفی و عرفانی و اخلاقی به دنبال کشف معنا باشد. کشف معنا با جعل معنا متفاوت است. برخی می‌گویند، معنای زندگی از سوی خود فرد جعل می‌شود نه اینکه زندگی حقیقتاً معنایی داشته باشد و ما تلاش کنیم آن را کشف کنیم و به دست آوریم. با این دیدگاه، معنای زندگی، معنایی ابزاری و فردی خواهد بود. «معنا چیزی نیست که پیدا شود و قابل کشف باشد بلکه خود انسان آن را به زندگی می‌دهد» (Klemke, 1981, 210). جعل معنا یعنی اینکه، زندگی معنایی ندارد و این ما هستیم که معنایی برای آن در نظر می‌گیریم. با پذیرش این دیدگاه دیگر نمی‌توان از برنامه کلی هستی، هدفمندی و غایت‌مداری عالم سخن گفت. عالم و زندگی بی‌معناست و این ما هستیم که یک معنایی برای آن انتخاب می‌کنیم؛ یعنی هیچ ارزش صادق و حقیقی در عالم خارج وجود ندارد که ما برای آن زندگی کنیم و آن را به دست آوریم. در مقابل این دیدگاه، برخی معتقدند با رویکرد کشفی باید زندگی را معنا دار کرد. در عالم خارج، واقعیت‌ها و حقایقی وجود دارد، و ارزش‌های اصیلی داریم که ما در فرآیند زندگی باید آن‌ها را کشف کنیم و با حرکت به سوی ارزش‌ها، زندگی ما معنا پیدا می‌کند. قاضی سعید قمی، در گروه دوم قرار می‌گیرد و ما را به کشف معنا سوق می‌دهد.

معنایی که قاضی سعید از زندگی ارائه می‌کند بر چند اصل کلی پایه‌ریزی شده است: دین اسلام، مذهب تشیع، معنویت. اگر دین اسلام به صورت عام و مذهب تشیع به صورت خاص برای هدایت و رستگاری بشر آمده باشد، معنای زندگی بدون دین و مذهب و معنویت و نور بی‌معناست. بر همین مبناست که او معنویت را با اخلاق پیوند

می زند و می گوید «هر کسی بدون غرض و به دور از هوای نفس، اسلام بیاورد و از امام زمان یا نایب برحقش، پیروی کند و همه‌ی فرمان‌های الهی را انجام دهد و بدون ریا و نفاق، نواهی را ترک کند. پس اگر گناهی را انجام داد زود طلب بخشش کند و توبه کند و اگر پایش لغزید استقامت کند و برگردد، چنین شخصی مؤمن کامل است و دینش خالص است و شیعه بر حق است». (قاضی سعید قمی، ۱۴۱۹، ج. ۳، ص. ۲۸۵)

تکیه‌ی عارف و حکیم قمی بر دین‌داری و ایمان‌مداری و باطن‌گرایی در سراسر نوشته‌ها و افکارش مشهود است و او زندگی را جز «حیات معنوی» نمی‌داند. بر این اساس وی به دنبال کشف اسرار هستی و یافتن رموز زندگی معنوی با تفسیری جدید و مبتنی بر اصول فلسفی و عرفانی خودش است. معنویت حقیقی و دارای اصالت، آن معنویتی است که بر پایه‌ی حضور و ظهور عالم غیب در جان و جهان آدمیان استوار باشد. نگاهی به عبارت‌های پیشین قاضی سعید نشان می‌دهد از نگاه او رسیدن به ایمان و معنویت دینی، باید با اخلاق همراه باشد و این دو با هم مرتبطند.

## ۲. نقش گناه در سرگردانی و غربت انسان

نفس و بدن بر یکدیگر اثر می‌گذارند و از هم اثر می‌پذیرند. تأثیر متقابل نفس و بدن بر یکدیگر از مبانی پذیرفته‌شده‌ی حکمای مسلمان است و بزرگانی مانند شیخ‌الرئیس و خواجه نصیرالدین طوسی در مباحث نفس‌شناسی به آن اشاره کرده‌اند. (خواجه نصیرالدین طوسی، ۱۴۳۳، ص. ۳۹۸-۴۰۰) تأثیر بدن بر نفس هم در شیوه‌ی زندگی ما مهم است و نقشی تعیین‌کننده دارد. گاهی اوقات با شنیدن یک موسیقی یا دیدن یک تصویر، هیأتی به نام «حال» در نفس انسانی پدید می‌آید که زودگذر است اما اگر این افعال، تکرار شوند، «حال» به «ملکه» تبدیل می‌شود که

باقی است و چه در جنبه‌ی مثبت و چه در جنبه‌ی منفی آن، به راحتی انسان را رها نمی‌کند و حتی نفس و روح انسانی را در عوالم بعدی نیز همراهی می‌کند. «انسان بعد از رخت بر بستن از نشأه‌ی دنیایی، در عالم مثال و برزخ، مطابق با ملکات حاصل آمده در این دنیا، دارای صور و ابدان مثالی می‌شود... اگر انسان با جان پاک و طاهر از دنیا برود به صورت انسان محشور می‌شود، ولی در غیر این صورت، به شکل هر ملکه‌ی ردئ و رذیلتی که کسب کرده ظاهر خواهد شد». (یزدان‌پناه، ۱۳۹۳، ج. ۲، ص. ۴۵۶)

گناه، رذیله‌ای است که انسان را از اصل خویش دور می‌کند، در تاریکی فرو می‌برد و فراموشی به همراه می‌آورد. هر گناهی اثر خود را بر نفس انسانی می‌گذارد و اگر تکرار شود آرام آرام نفس را از حقیقت و زندگی معنادار و اصیل دور می‌کند و به امور تیره و کدر مشغول می‌سازد. استدلال قاضی سعید بر نقش گناه در دوری از اصل انسانی با این عبارت روشن می‌شود: «گناه، دوری از مشرق انوار الهی را سبب می‌شود، و موجب فراق از افق خورشید حقیقت است، بلکه خود دوری و فراق و عین جدایی و شکاف است. کسی که گناه می‌کند در نقطه‌ی مقابل مرکز نور و معدن الهی است». (قاضی سعید قمی، ۱۴۱۶، ج. ۲، ص. ۱۱۹)

انسان اگر در مرتبه‌ی حیوانی خود باقی بماند، نه تنها نجات نمی‌یابد بلکه زندگی‌اش معنای حقیقی نخواهد داشت. اگر انسان زندگی خود را وقف خوردن و خوابیدن و شهوت کند، همانند چهارپایان خواهد بود یا اگر علاوه بر این‌ها به دیگران هم آسیب برساند، در مرتبه حیوانات وحشی است و اگر زندگی‌اش بر مبنای حيله و مکر و دروغ باشد، شیطان است. حال اگر انسان، از لذت‌های حلال دنیا استفاده کند



ولی ویژگی‌های حیوانی و شیطانی نداشته باشد، به مرتبه فرشتگان رسیده است و اگر علاوه بر آن به دنبال کسب معرفت و درک حقایق عوالم وجود و رسیدن به حقیقت و اصل خویش باشد، «انسان» خواهد بود. (حسن زاده آملی، ۱۳۷۸، ص. ۳۱-۳۰)

نفس انسانی از اینکه گوهرهای والا و زندگی ارزشمند و نورانی را فراموش کرده و اسیر حیوانیت و مادیات شده و در این عالم غریب گرفتار آمده، در حسرت و اندوه قرار گرفته است. بنابراین اگر شامل این ندای الهی شود که «یا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ \* ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً» تو ای روح آرام یافته \* به سوی پروردگارت بازگرد در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است.<sup>۱</sup> واژه «ارجعی» به معنای بازگشت، زمانی استفاده می‌شود که انسان پیش از این در آن مکان بوده باشد و حالا دعوت به بازگشت شود. پس جایگاه اصلی نفس انسان، نزد پروردگارش است که اکنون خطاب می‌شود: «بازگرد». چرا بازگردد؟ «هر لاحقی نتیجه‌ی تنزل سابقه است. انجام یک عمل یا فراموشی در عالم بالا، موجب شد بالی که با آن در گستره بهشت پرواز می‌کرد بیفتد و او به شبکه‌ی لاحقه بپیوندد. و این چنین [آدم] به زمین پست هبوط کرد.» (قاضی سعید قمی، ۱۳۸۱، ص. ۱۰۲) به کجا بازگردد؟ «رجعت إلی عالمها العلوی». (همان) و چگونه بازگردد؟ «به آنچه حال را خوب می‌کند تمرین و ریاضت کند، از گناهی که او را احاطه کرده‌اند رهایی یابد؛ با تعبید نسبت به احکام الهی، و پیروی کردن از قوانین شرعی». (همان)

قاضی سعید قمی معتقد است برخی از نفوس جزئی و ارواح ناطقه انسان‌ها از جایگاه و وطن نوری خود دور افتاده‌اند و گمان کرده‌اند علت این دوری و غربت،

عقوبت و مجازات الهی است اما حقیقت ماجرا آن است که ارواح مؤمنان در کنار ارواح و نفوس غیرمؤمنان در عالم مقدس نوری آفریده شدند. در آن عالم غیرمؤمنان به اشتباه گمان کردند که نورشان از خودشان است و وجودی مستقل دارند. وقتی آن‌ها به عالم ماده و طبیعت هیبوط کردند با توجه به آن خیال باطل قبلی، برخی از این نفوس و ارواح در این عالم ادعای خدایی کردند و برخی ادعای نبوت و خلافت نمودند. (قاضی سعید قمی، ۱۳۳۹، ص. ۷۴) این دیدگاه قاضی سعید نشان می‌دهد او در این زمینه بیشتر از افلاطون تاثیر پذیرفته است و قائل به خلقت روح و نفس انسانی در عالم پیشین و فرادنیایی است. گویا او رد دیدگاه افلاطون از سوی ارسطو را ندیده است و بدون توجه به اشکالات وارده بر نظریه‌ی «روحانیه الحدوث» نفس، به دیدگاه اندیشمند معاصر خود یعنی ملاصدرا مبنی بر «جسمانیه الحدوث و روحانیه البقا» بودن نفس نیز توجهی ندارد. صدرالمتالهین در این نظریه‌ی نو درباره‌ی ماهیت نفس تلاش کرد که اثبات کند نفس در ابتدای پیدایش، موجودی جسمانی است؛ ولی با حرکت جوهری در طول زندگی دنیایی کمال پیدا می‌کند و به موجودی روحانی تبدیل می‌شود.

قاضی سعید با تمرکز بر کلید واژه‌هایی مانند غربت و بازگشت و رجعت و ریاضت و عبادت، بر هدفمند بودن آفرینش و زندگی انسان و حرکت در مسیر صعود تاکید دارد. اگر بپذیریم که انسان در حال بازگشت به سوی اصل و مبدا خود است یعنی انسان را مسافر فرض کرده‌ایم. مسافری که برای سفرش نیاز به توشه و آذوقه‌ای پاک دارد. زندگی حقیقی و پاک انسان با تفسیر درست از این سفر و سیر صعودی معنا می‌پذیرد. اگر انسان بخواهد زندگی دنیایی و مادی را به زندگی اصیل و الهی پیوندد بزند و در مسیر درست بازگشت گام بردارد باید از گناه دوری کند؛ چون گناه و ناپاکی و بی‌اخلاقی، ما را از مسیر حقیقی بازگشت و زندگی معنادار و اصیل و

حقیقی دور می‌کند. ریاضت و عبادت و اعمال شرعی هم ضمن آنکه ما را از غربت در این دنیا نجات می‌دهد، ما را از گناه دور و پاک می‌کند و معنابخشی زندگی را به همراه خواهد داشت.

### ۳. حیات معنوی با طهارت قلب و عقل

همانطور که پاک بودن ظاهری در عبادات و دوری از چیزهای نجس و ناپاک برای پذیرش اعمال عبادی شرط است، انسان‌ها باید به فکر پاکی معنوی نفسانی خویش نیز باشند. البته طهارت با آب و خاک در وضو و غسل و تیمم در طهارت باطنی و ساختن نفس نیز می‌تواند تأثیرگذار باشد. درست است که رویکرد عملی و اعمال عبادی برای «پاکی حس ظاهر» مهم و راهگشا هستند؛ اما انسان فقط حس و ظاهر نیست بلکه ابعاد درونی انسان نیز باید پاک شوند. به همین دلیل برای معنادار شدن زندگی نباید از اهمیت طهارت درون در زندگی انسان که شامل «طهارت معنوی نفسانی» و «پاکی عقل» و «طهارت سر» می‌شود، غافل شد. برخلاف دیدگاه رایج و عرفی و عام، خدا تنها در بالاها و در آسمان نیست بلکه خدا در قلب و درون من و توست. برای آنکه خدا را درک کنیم باید قلب و دل و عقل خود را پاک نماییم.

«طهارت معنوی نفسانی» تقویت‌کننده حیات معنوی انسان است. این طهارت به چه معناست؟ «طهارت معنوی نفسانی که به دیگر سخن، پاکی درون و ضمیر انسان است، عبارت است از اینکه اولاً: نفس انسان از هر بد اخلاقی و اوصاف ناپسند فارغ و خالی باشد. و ثانیاً: به نیکی‌ها و ستوده‌ها آراسته و زیباسازی شود». (قاضی سعید قمی، ۱۳۹۶، ص. ۴۲) انسان‌ها با پاک کردن درون و باطن خود، هم خدمت بزرگی به تعالی نفسانی خویشان کرده‌اند و هم به زندگی پاک‌تر و معنوی‌تر اجتماعی کمک می‌کنند.

حال اگر چنین انسانی، فکر خود را نیز پاک نماید به مرحله طهارت عقل رسیده است. «طهارت و پاکی عقل عبارت است از دوری از اندیشه‌های گمراه‌کننده، آلوده، شبهه‌ناک، چرکین و باطل.» (همان) در این مرحله، انسان از تزکیه نفس به تزکیه فکر و عقلش رسیده است و بر این مبنا فکرش را از پوچی‌ها و امور زاید و انحرافی خلاص می‌کند. اگر این اتفاق بیفتد، مشکلی دیگر از سر راه انسان و جامعه برداشته می‌شود و زندگی انسان و جوامع بشری، زیباتر، سالم‌تر و داری معنا می‌شود. قرار است انسان در زندگی خود به مرحله‌ای برسد که «خانه‌ی دلش را از خرده‌ریزها تخلیه کند، شکمش را از حرام‌ها؛ بلکه از طعام‌ها، پاک کند، لباس و بدنش را از چرک‌ها و کثیفی‌ها بشوید، عقل و سر را از وسواس [های فکری] پاک نماید، با منطق و قیاس به مبدأ اعلی توجه کند. اینگونه است که ذکر از زبان به قلب منتقل می‌شود.» (قاضی سعید قمی، ۱۴۲۱، ص. ۷۹) <sup>۱</sup>

به عقیده قاضی سعید، پاکی درون تنها به طهارت معنوی و طهارت عقلانی تمام نمی‌شود؛ بلکه انسان پس از این دو مرحله، گام بعدی را هم بردارد و با گذر از دو گام پیشین، گام سوم را هم بردارد و به طهارت سر وارد شود. اما طهارت سر چیست؟ «طهارت سر عبارت است از دوری از نگرستن به دست غیر خدا و نسبت دادن امور به ماسوی الله.» (قاضی سعید قمی، ۱۳۹۶، ص. ۴۲) و این مرحله، همان چیزی است که قاضی سعید به آن علاقه خاصی دارد؛ چون او زندگی انسان را در صورتی معنا دار می‌بیند که انسان همیشه حضور خدا را در زندگی‌اش حس کند. سر انسان، بالاترین و

۱. گوینده اصلی این سخن قیصری در شرح فصوص الحکم، الفصّ الیونسیّه، است که قاضی سعید به نقل از او این عبارت را آورده است. (ر.ک: قیصری، ۱۳۸۴)

شریف‌ترین و مهم‌ترین عضو جسمانی اوست و با همین سر است که سیر تفکر و علم‌آموزی و تصویرسازی تحقق پیدا می‌کند. انسان مؤمن، هنگامی که هر روز چند بار هنگام وضو گرفتن بر این سر مسح می‌کشد، می‌خواهد بر توجه خود در زندگی بیفزاید و این حقیقت را مرور کند که نه در دل و نه در سر، غیر خدا جا ندارد و همه‌ی امور عالم به او منتسب است.

انسان با پاکی و صفای درونی، زندگی خود را پر معنا می‌کند و هر مقداری که انسان دارای معرفت قلبی و پاکی درونی شود نیتش نیز راسخ‌تر خواهد شد. بر اساس حدیث امام صادق علیه السلام، با این نیت خالص و پاک، انسان بر هوای نفس خود غلبه می‌کند و بر آن سوار می‌شود، از آرزوهای نفسانی‌اش به خدا و قوانین الهی احترام می‌گذارد، حیا و عفت را رعایت می‌کند، آتش شهواتش را خاموش می‌کند، تمایلات نفسانی خود را کنار می‌گذارد، خود را به رنج می‌افکند اما دیگران را از رنج خویش نمی‌رنجانند. (قاضی سعید قمی، ۱۳۳۹، ص. ۳۶-۳۵)

#### ۴. ارتباط حجاب‌ها با معناداری زندگی

آدمی اگر بخواهد در راستای برنامه الهی زندگی کند و معنای بلند زندگی را بیچشد و از آن لذت ببرد چاره‌ای ندارد جز اینکه حجاب‌های پیش رویش را بشناسد و به آن‌ها توجه داشته باشد. اما ابتدا باید روشن کنیم که حجاب چیست؟ در قرآن تصریح شده است که یکی از راه‌های ارتباطی خدا با پیامبران، از راه حجاب است: ﴿وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ

بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ<sup>۱</sup> و شایسته هیچ انسانی نیست که خدا با او سخن گوید، مگر از راه وحی یا از پشت حجاب، یا رسولی می فرستد و فرمان او آنچه را بخواهد وحی می کند چرا که او بلندمقام و حکیم است. این آیه بر نحوه‌ی نزول وحی بر پیامبران دلالت دارد: القای مستقیم به قلب پیامبر، شنیدن از ورای حجاب مثل درخت، از طریق فرشته‌ی حامل وحی.

با دقت در نوشته‌های قاضی سعید، مشخص می شود که حجاب از نظر او دو کارکرد دارد: کارکرد مثبت و کارکرد منفی. در ادامه بحث به این دو کارکرد اشاره می کنم. اما ابتدا باید حجاب را تعریف کرد: «حجاب عبارت است از حقیقتی از حقایق موجود. بعضی حجاب‌ها، جسم، برخی نفوس و بعضی عقول هستند». (قاضی سعید قمی، ۱۴۲۱، ص. ۱۶۳) و به عبارتی دیگر، حجاب، طبیعت کلی است که «عنایت الهی» نامیده می شود؛ یعنی با اراده خدا، عالم هستی و وجود را تدبیر کردن. حجاب عبارت است از نفس، از آن جهت که در تدبیر ماده فرو رفته است؛ به طوری که نقش و اثر ماده را پذیرفته باشد. به این ترتیب، نفس با توجه به عالم ماده و مرتبه‌ی پایین، از عالم عقلی و مرتبه‌ی بالا دور و پنهان شده است: «الحجاب، فهو الطبيعة الكلية المسماة بالعناية الإلهية التي تفعل بإرادة الله تدبير عالم الكون؛ سُمي بالحجاب لأنها عبارة عن النفس من حيث انغمارها بتدبير المادة، وانطباعها فيها، كأنها احتجبت عن العالم العقلي حيث توجهت الى العالم السفلي.» (همو، ۱۴۱۶، ج. ۲، ص. ۲۶۴)

در اینجا لازم است پس از تعریف حجاب، به عنوان مقدمه این بحث، به سه نکته مهم قاضی سعید درباره حجاب اشاره کنیم: نکته اول، حجاب واسطه میان عبد و

مولاست. این به معنای پوشیده بودن امری بر خداوند نیست. چون خداوند بلندمرتبه است و چیزی از او مخفی و پوشیده نیست. بلکه او ظاهر در هر چیزی است. او که خود مظهر انوار است و محل تجلی اسماء و صفات است و آینه جمال و کمال است چگونه می توان پذیرفت که چیزی از او پوشیده باشد. پس محل بحث، انسان ها هستند. نکته دوم، حجاب ها به دو اعتبار واسطه میان عبد و مولا هستند: یا «مانع» بر سر راه انسانی هستند که می خواهد به سوی مولایش سیر کند. یا «افاضه کننده» برکات و انوار الهی به سوی عبد هستند. چنانچه در روایات آمده که «محمد ﷺ حجاب است». بنابراین اعتبار اول، حجاب آن مانعی است که در سیر صعودی انسان، ایجاد مانع و مزاحمت می کند و بنابر اعتبار دوم، حجاب، حقیقتی است که در سیر نزولی، برکات و فیض الهی را به انسان منتقل می کند و واسطه‌ی در فیض است. از این نکته، پی به دو کارکرد مثبت و منفی حجاب می بریم.

نکته سوم، انسان برای آنکه به جوار الهی و جایگاه صدق (فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ<sup>۱</sup> در جایگاه صدق نزد خداوند مالک مقتدر!) برسد چاره‌ای ندارد جز اینکه حجاب به اعتبار اول - یعنی مانع - را از سر راه بردارد و حجاب به اعتبار دوم - یعنی افاضه کنند و فیاض - را کشف کند. (قاضی سعید قمی، ۱۴۲۱، ص. ۱۶۳)

باقاعده‌ی علیت نیز می توان حجاب ها را تبیین نمود. علت، هستی دهنده و افاضه کننده به معلول است و این فیض علت به معلول در نهایت شدت است. و معلول از زیادی علت و فروع منشعب از درخت علت است. حجاب ها را می توان از دو زاویه نگریست؛ یکی از زاویه علی و دیگر از زاویه معلولی. اگر حجاب ها با علت مقایسه

شوند، انوار کمالات علت و مراتب تجلی آن هستند؛ ولی زمانی که حجاب‌ها به معلول بودنشان سنجیده شوند، حجاب‌های ظلمانی و گناهان محیط به آن هستند. «...فتلك الحجب إذا قیست الى العلة فهي أنوار کمالاتها و مراتب تجلیاتها و درجات قدسها عن ملابسة معلولها و إذا قیست الى المعلوم فهي حجب ظلمانیة و ذنوب محیطة به...» (قاضی سعید قمی، ۱۴۱۶، ج. ۲، ص. ۲۶۸) و به بیان عارف قمی، زمانی که حجاب‌ها را با نظر همزمان به علت و معلول نگاه کنیم، نردبان بالا رفتن معلول به سمت علت خویش هستند و این حجاب‌ها مراحل سیر صعودی به سمت مبدأ و مراتب حرکت باطنی و سفر روحانی به جایگاه و محل استقرار اصلی هستند: «و إذا اعتبر بالنظر إليهما معا فهي مراقی سیره الى علته و مدارج صعوده الى مبدئه و مراتب حرکاته الباطنة، و سفره الروحانی الى مستقره الأصلي». (همان) بنابراین آنچه گفته شد حجاب‌ها نقش اثرگذاری در نحوه زندگی ما خواهند داشت. حجاب‌ها گاهی می‌توانند ما را از اصل هستی و مبدأ آرامش دور کنند و مشغول ماده و جسم نمایند، گاهی هم می‌توانند منشأ صعود و نردبانی برای رسیدن به مقصود باشند.

در روایت مشهور نبوی، خداوند متعال به حجاب‌های نورانی و ظلمانی توصیف شده است. آن روایت این است: «إِنَّ لَهِ سَبْعِينَ أَلْفَ حِجَابٍ مِنْ نُورٍ وَ ظِلْمَةٍ لَوْ كَشَفَهَا لَا حَرَقَتْ سَبْحَاتٍ وَ جِهَةٌ مَا انْتَهَى إِلَيْهِ بَصَرُهُ» همانا خدا را هفتاد هزار (و در روایتی هفتصد) حجاب از نور و ظلمت است، که اگر آن حجاب‌ها را از چهره خود برگیرد، پرتو روی او تمام مخلوقاتش را که چشمش به آن‌ها می‌افتد خواهد سوزاند. «حق تعالی خویشتن را به حجب ظلمانی و حجب نورانی وصف فرمود که حجب ظلمانیه، اجسام طبیعی‌اند و حجب نوریه، ارواح لطیفه. پس عالم بین لطیف و کثیف است. یعنی عالم موصوف به کثافت و لطافت است که دایر بین کثیف و لطیف است». (حسن‌زاده



آملی، ۱۳۷۸، ص. ۵۳) قاضی سعید مانند بسیاری از اندیشمندان عارف، این روایت نبوی را تحلیل کرده، و مطالب پیشین را یکی از معانی این روایت دانسته است. وی در نهایت می‌گوید: «علی أن يكون النورية و الظلمانية من صفة كل واحد من الحجب، لكن باعتبارین مختلفین» (قاضی سعید قمی، ۱۴۱۶، ج. ۲، ص. ۲۶۸) بنابراین نور و ظلمت صفت واحدی برای حجاب‌ها هستند؛ اما با دو اعتبار مختلف.

اگر کسی برای انوار الهی، تعبیر حجاب و حُجَب را به کار ببرد، خطا نکرده است. در این نامگذاری نمی‌خواهیم بگوییم که انوار الهی، مانع و سدی مقابل ما هستند؛ بلکه این نورها واسطه‌هایی میان آفریدگار و مخلوقات هستند و انسانی با سیر و حرکت باید از این نورها بگذرد و به مبدأ و منبع نور برسد. گویا این نورهای واسطه، روشن‌کننده‌ی راه و نشان‌دهنده‌ی مسیر حرکت در زندگی بشری هستند. بنابراین به نور سفید که با عنوان «نورالانوار» نور عقلی قاهر بر همه‌ی نورهاست، «ستر» و «حجاب‌الأعلی» می‌گویند، به نور قرمز که نور نفسی است، «سراذقات» یا «سراپرده» خطاب شده است، و بر نور سبز که نور عرشی و جسم لطیفه‌ی بدون ناپاکی فلکی و عنصری است، «حُجَب» نام نهاده‌اند. (همان، ص. ۳۰۶)

ما انسان‌ها برای آنکه معنای زندگی خود را کشف کنیم باید این نوع از حجاب‌ها را کشف و درک کنیم. چراکه «این حجاب‌ها، مراتب انوار الوهی هستند که از آن‌ها انوار قدسیه و حقایق الهیه آشکار می‌شوند». (همان، ص. ۳۰۹) با این تفسیر، استفاده از حجاب‌های نورانی راهگشای بشر غریب و تنها در این عالم عنصری خواهد بود. بشری که سرگردان در این عالم با انگشت حیرت به دهان به دنبال معنا و مفهوم زندگی خود می‌گردد و چرایی خلقت خود را جستجو می‌کند با دیدن حجاب‌های نورانی، راه

گمشده را می‌یابد و خود و زندگی خویش را نورانی می‌کند. ما از دیدن این نورهای حجابی به رؤیت وعده داده می‌شویم. «فإن الأنوار حجب و لذلك قال فی الأنوار الحجابیة نور إئی أراه ثم وعد بالرؤية». (ابن عربی، بی تا، ج. ۲، ص. ۱۷۰)

در مقابل این حجاب‌های مثبت و ارزشمند، نوع دیگری از حجاب‌ها، مانع پیشرفت انسان در مسیر زندگی هستند. این نوع از حجاب‌های منفی و کدر باید برطرف شوند تا نور بر زندگی انسان بتابد و مسیر را روشن کند. همانطور که وقتی ابرهای سیاه مقابل خورشید قرار می‌گیرند مانع از بهره‌مندی ما از نور خورشید می‌شوند، برخی حجاب‌ها و قیود بین انسان و مبدأ هستی فاصله می‌اندازند. این حجاب‌ها، چشم انسان را بر نور و روی وطن حقیقی می‌بندند و انسان را از درک معنای اصیل و اصولی زندگی دور می‌کند. بنابراین طبق دیدگاه قاضی سعید، برای معنادار کردن زندگی چاره‌ای نیست جز اینکه این گروه از حجاب‌ها را کنار بزنیم تا به سوی معنای نورانی و معنوی زندگی توجه پیدا کنیم.

انسان، معجونی از اجسام و ارواح و خلاصه‌ای از همه اعیان و اشباح است. پس از هر نوعی از انواع چیزی در انسان وجود دارد و به واسطه خلقت انسان، سنت الهی که هیچ تبدیلی در آن راه ندارد، جاری شد. همه‌ی اجسام نسبت به انسان و با توجه به سیر الی الله او، حجاب به حساب می‌آیند. انسانی که سالک است و می‌خواهد به حقیقت برسد گریزی ندارد جز آنکه حجاب جسمانیت را کنار بزند. کنار زدن این حجاب یعنی آنکه صفات جسمانی محض و لوازم بشری و مقتضایات قوای حسی و تمایلات قوای باطنی، و نه جنبه‌ی نورانی و روحانی جسم، را بمیراند و آرزویش را یک چیز قرار دهد و تنها یک چیز را بطلبد. و این در نزد برخی به معنای «موت اختیاری» و «بمیرید پیش

از آنکه مرگ سراغتان بیاید»<sup>۱</sup> است. (قاضی سعید قمی، ۱۴۲۱، ص. ۱۶۵)

حجاب، از دوری از وطن واحد و غربت از محل سرور و نور سرچشمه می‌گیرد. حجاب‌ها از مراتب وجودی نزولی هستند که از مبدأ مبادی آغاز می‌شوند و به اسفل السافلین می‌رسند. (قاضی سعید قمی، ۱۴۱۶، ج. ۲، ص. ۱۲۲) انسان برای آنکه زندگی‌اش همراه با نور و شادی حقیقی باشد گریزی ندارد جز آنکه حجاب‌های نازله را کنار بزند و در مسیر حق گام بردارد. وقتی حجاب کنار رود و نور دیده شود فهم و درک می‌آید. «هنگامی که برهان قطعی بر مطلبی اقامه شد، شخص نمی‌تواند بگوید من آن مطلب را نمی‌خواهم بفهمم. درست مانند اینکه وقتی نور و چراغ روشن شد ممکن است کسی چشم باز نکند؛ اما چون چشم گشود دیگر نمی‌تواند بگوید نمی‌خواهم نور را ببینم. ما در مواجهه‌ی با برهان، مضطر [ناچار] به فهم هستیم.» (جوادی آملی، ۱۳۹۷، ص. ۲۱-۲۰)

گناهان، از جمله‌ی حجاب‌هایی هستند که زندگی انسان را به سرایشی بی‌معنایی می‌اندازند و از حقیقت و معنا دور می‌کنند. اگر این بیان دینی و مذهبی را بپذیریم که خلقت انسان بامعناست و بر طبق هدف و غایتی بناشده و قرار است ما با انجام برنامه‌ای به سوی نور بازگردیم، گناهان و نافرمانی‌های اخلاقی و اجتماعی و شرعی، بر اساس نوع گناه مانند پرده‌ای نازک یا سدی عظیم بین ما و نور قرار می‌گیرند و مانع از کسب فضیلت و معنویت در زندگی ما می‌شوند. «بدان، دربند شدن بنده با گناهان همچون غل و زنجیری است که بنده را از به دست آوردن آنچه باعث بالارفتن درجه و رسیدن به بهشت‌های عالی می‌شود، باز می‌دارد.» (قاضی سعید قمی، ۱۴۱۶، ج. ۲، ص. ۱۹۴)

۱. حدیث مشهور نبوی در بحار الانوار، ج. ۷۲، ص. ۵۹.

گناهان روح فردی انسان و روح اجتماعی جامعه را آلوده می‌کند و فرد گناهکار و در صورت گسترش، تمام جامعه را از حرکت درست و معنادار منع می‌کند. قوای فردی و طبیعت انسانی را تغییر می‌دهد، عقل را سست می‌کند، فطرت را تیره می‌نماید و قلب را از محبت و عشق تهی می‌کند. «احتمال دارد مراد از گناه، حجاب میان عبد و رب باشد و آنچه دوری از مقام قُرب را به جا می‌گذارد». (قاضی سعید قمی، ۱۴۱۶، ج. ۲، ص. ۱۱۸)

### ۵. زیست اخلاقی

یکی از مهم‌ترین مباحث تأثیرگذار در معنای زندگی بشر، زیست اخلاقی است. زندگی اخلاق‌مدارانه و مبتنی بر رعایت اصول و چارچوب‌های اخلاقی به انسان جهت می‌دهد و این حقیقت را برایش آشکار می‌سازد که نمی‌تواند هر رفتاری را انجام دهد، هر سخنی را بر زبان آورد و هر کرداری از او سر زند بلکه باید نظام‌مند و اخلاق‌محور، بگوید و بنویسد و رفتار کند. از سویی دیگر اگر مبانی نهیلیستی یا پوچ‌گرایی در زندگی انسان رسوخ کند، می‌تواند نتایج ضد اخلاقی به بار آورد. چون انسانی که زندگی را بی‌معنا و پوچ تعریف کند، ممکن است دیگر به هیچ اصول و آدابی پایبند نشود و حتی قتل‌ها و کشتارها و تجاوزهایش را توجیه نماید. در کتاب مقدس هم زندگی معنادار، زندگی اخلاقی تعریف شده است: «خداوند از تو چه چیز را می‌طلبد غیر از اینکه انصاف را به جا آوری و رحمت را دوست بداری و در حضور خدای خویش با فروتنی سلوک نمایی؟»<sup>۱</sup> لازم نیست که معنای زندگی معنایی دشوار و پیچیده و رمز آلود باشد؛ بلکه گاهی مسائل پیش پا افتاده و به

۱. میکاه، باب ۶: آیه ۸.

ظاهر ساده‌ی اخلاقی بر معنای زندگی ما اثرگذار است. ادیان و پیامبران تلاش کردند که همین معنای ساده را برای مردم تبیین کنند و آن‌ها را دعوت به زیست اخلاقی نمایند تا زندگی معناداری داشته باشند. همانطور که از آیه‌ی کتاب مقدس نمودار است، رعایت انصاف و دوست داشتن رحمت و با نگاه انصاف و رحمت به خود و دیگران و طبیعت و زندگی نگاه کردن، معنابخش زیست ماست. این مسأله‌ای است که در تمام ادیان دیده می‌شود و قاضی سعید هم می‌کوشد با ادبیات عرفانی و روایی و فلسفی خود آن را تبیین کند.

امروز با وجود پیشرفت‌های گسترده علمی و صنعتی و تکنولوژی، اخلاق نه تنها به اندازه کافی گسترش نیافته است بلکه پسرفت هم داشته است. افزایش ارتکاب جرم‌ها، رشد بی‌سابقه تولید و قاچاق و مصرف انواع موادمخدر سنتی و صنعتی، تروریسم، کودک‌کشی، گسترش تجاوزهای جنسی و انواع هرزگی‌ها و.... نشان‌دهنده‌ی وضعیت نامناسب اخلاقی در دنیاست. به همین دلیل است که برخی اندیشمندان غربی معاصر پیشنهاد می‌دهند «برای پرهیز از آثار غیرانسانی جهانی‌سازی لازم است که اخلاق هم جهانی‌سازی شود.» (کونگ، ۱۳۹۱، ص. ۸۸)

«آیا در واقع، زندگی شکنجه‌گر نازی‌ای که زندگی‌اش را وقف آزار و شکنجه دیگران کرده [و برنامه‌اش را با موفقیت پیش می‌برد و از کار خود رضایت دارد] می‌تواند معنادار معرفی شود یا نه؟». (کاتینگهام، ۱۳۹۳، ص. ۳۹) شاید برخی لذت بردن انسان از عملی را - اگرچه غیراخلاقی باشد - برای معنادار بودن زندگی آن شخص کافی بدانند. اما اگر با عینک قاضی سعید به این مسأله نگاه کنیم، باید بگوییم که یکی از شرایط زیست انسانی آن است که با اخلاق زندگی کند. زندگی معنادار با

رفتار و گفتار غیراخلاقی که هم نفس خود شخص را می‌آزارد و هم دیگران را می‌رنجاند، سازگار نیست. حیات ما فقط محدود به این عالم خاکی نیست که با لذت موقتی و محدود، آن هم با عملی غیراخلاقی، زندگی معنای حقیقی پیدا کند.

از لابه‌لای کلمات قاضی سعید این مسأله برای ما روشن می‌شود که او به یک نوع غایت‌شناسی اخلاقی برای جهان اعتقاد داشت. یعنی بالاتر از اخلاق فردمحور و شخص‌مرکز، در ورای اهداف خلقت، غایتی اخلاقی نهفته است و مجموع عالم و هستی به سوی آن هدف حرکت می‌کند.

نکته‌ای که از مطالعه آثار قاضی سعید قمی به دست می‌آید، توجه وی به آموزه‌های اخلاقی است. وی در فصلی که درباره لباس نمازگزار سخن می‌گوید، ضمن اشاره به جامه‌ی ظاهری، از اهمیت بیشتر جامه‌ی باطنی می‌گوید. نباید به اعمال عبادی ساده نگرست و تنها ظاهر آنها را در نظر گرفت. قاضی سعید می‌گوید همین پاکی ظاهری لباس نمازگزار هم برای زندگی مومنان پرمعناست و به انسان کمک می‌کند تا گستره‌ی دیدش را باز کند و معنای جدیدی از آن کشف کند: «بهترین لباس، جامه‌ای است که تو را از خداوند مشغول نسازد، بلکه به او نزدیک گرداند و باعث شکر، ذکر و بندگی او گردد و تو را به خودپسندی ریا، خودآرایی، فخرفروشی و تهی مغزی وادار نسازد چراکه این‌ها آفات دین به شمار می‌روند و مایه سنگدلی می‌شوند.» (قاضی سعید قمی، ۱۳۹۶، ص. ۷۰) زیست اخلاقی و دوری از بدی‌ها و ناپاکی‌ها، آرامش‌بخش است.

به طور کلی، اگر نفس انسانی گرفتار رذیله‌های اخلاقی شود، رهایی نفس از بدن مشکل می‌شود: «ان اکتسبت ملکات رذیله، صعب خلاصها من البدن» (قاضی سعید قمی، ۱۳۵۵، ص. ۱۰۵) و چون اصل حقیقت زندگی انسان با نفس و روح است، با

گرفتار شدن نفس در تن، زندگی انسان نیز تغییر پیدا می‌کند و به جای توجه به نفس و عالم بالاتر، در بدن و جسم گرفتار خواهد شد. بنابراین، ناپاکی‌های اخلاقی مسیر درست زندگی انسان را می‌بندد و در سبک زندگی تغییر منفی ایجاد می‌کند.

آیا معناداری زندگی با اخلاق به معنای آن است که تنها انسانی زندگی بامعنا دارد که پاک و بی‌نقص و بدون گناه و بااخلاق باشد؟ «ادعای ما این نیست که زندگی معنادار تنها می‌تواند زندگی دارای فضایل بدون عیب و نقص باشد. تمام انواع لغزش‌ها و ناکامی‌ها خصیصه‌ی کلی زندگی همه‌ی انسان‌هاست.... بنابر دیدگاه سنت‌های دینی، برای اینکه زندگی معنادار باشد به جای اینکه تابعی صرف از انتخاب‌های فردی جداگانه باشد باید دارای برخی الگوهای متناسب با طبیعت بشری ما باشد». (کاتینگهام، ۱۳۹۳، ص. ۴۶-۴۷) این مطلبی است که قاضی سعید هم بر آن تأکید دارد؛ یعنی همه‌ی انسان‌ها با خطا و گناه و بی‌اخلاقی مواجه هستند، مهم آن است که انسان غرق در گناه و بداخلاقی نباشد، در مسیر الهی حرکت کند و خطاهایش را جبران نماید. انسان همان‌طور که ظاهرش را با لباس می‌پوشاند باطنش را نیز با لباس صدق و راست‌کرداری بپوشاند، اخلاق بد را از بین ببرد، کسی را رسوا نکند، به عیب‌های خود مشغول باشد نه کردار غیر، از آنچه معنا و مفهوم ندارد چشم پوشد، هوای نفس را نابود کند، گناهان خود را فراموش نکند و به عیب خود نادان نباشد. (قاضی سعید قمی، ۱۳۹۶، ص. ۷۱) انسان نباید با چند گناه و خطا، دچار ناامیدی و سرگردانی شود. راه معنایی باز است و انسان هر لحظه فرصت بازگشت را دارد و این بازگشت به زیست اخلاقی، معنای تازه‌ای برای انسان خطاکار به همراه خواهد داشت.

## ۶. زیست معنوی

خورشید، پرتوهای گوناگون و نورهای متنوعی از خود می‌تاباند که گرچه همه آن‌ها در نور بودن مشترکند اما در شدت و ضعف مختلفند. نور هرچه به منبعش نزدیک‌تر باشد در گرما و نور شدیدتر است و هرچه از منبع فاصله می‌گیرد از گرمایش کم می‌شود و نورش ضعیف می‌شود. انوار و حقایق آسمانی نیز مانند نور خورشید به آن مقداری در عوالم پایین‌تر و به خصوص دنیا منتشر می‌شوند که با آن‌ها بتوان از حقایق درست و مناسب زمینی استفاده کرد. این حقایق که منبع اصلی خود و عالم جبروت جدا می‌شوند، هرچه به سمت پایین و عالم شهادت و محسوس ما هبوط می‌کنند ضعیف و ضعیف‌تر می‌شوند و حتی ممکن است در تاریکی دنیا، خاموش شوند. انسان در زندگی خود به نور نیازمند است. به همان اندازه که نور مادی خورشید، برای گرمادهی و حیات‌بخشی لازم است، نور معنوی نیز ضروری و زندگی‌ساز و معنابخش است.

امروز در دنیا بحث از معنویت، طرفداران زیادی دارد. بسیاری از مردم در دوران مدرن غرب و پس از بسته‌شدن در دین یا کم‌اهمیت شدن و فراموشی آموزه‌های دینی، به تدریج به دنبال گمشده‌ای می‌گردند تا فطرت خویش را با آن سیراب کنند. البته شاید برخی میان دین و معنویت تفاوت قائل شوند: «معنویت بسیار جامع‌تر از ایمان مذهبی است زیرا تمام فعالیت‌های معنوی عرفان ارتدکس و اعتقادات کلیسایی تا جریان‌های باطنی عصر جدید را در برمی‌گیرد». (کونگ، ۱۳۹۱، ص. ۲۶) هدف همه‌ی ادیان آسمانی و کتاب‌های وحیانی، معنوی کردن زندگی انسان و متصل کردن بشر به نور



است. در قرآن هم می‌خوانیم: «اللّٰهُ نور السَّمَوَاتِ وَ الْاَرْضِ»<sup>۱</sup> این نور، نور حقیقی است نه مجازی و تشبیهی. مبدأ نخستین، نور حقیقی و روشنایی بخش و گرم‌دهنده‌ی زندگی انسان است.

انسان در دنیا با کسب نورانیت، به مبدأ و منبع اصلی خود میل و گرایش پیدا می‌کند. «فکلّمَا غلبت النوریه، قویت النسبة الی المبدأ الأعلى و ضعفت الرّغبة الی الدّار الدّنیاء» (قاضی سعید قمی، ۱۴۱۵، ج. ۱، ص. ۶۵۷) اگر شدت این نور بیشتر باشد، میل و گرایش انسان به مبدأ اعلی هم شدیدتر خواهد شد و از سویی دیگر رغبتش به دنیا کم‌تر خواهد بود. اما اگر نورانیت ضعیف و کم سو شود به تناسب آن انسان حریص‌تر می‌شود و به دنبال دنیا می‌دود و برای جمع‌آوری متاع و اموال عالم مادی کوشش می‌نماید. (همان) پس هرچه انسان از حقایق نورانی و آسمانی وارد شده به این عالم، نور بیشتری کسب کند نورانی‌تر می‌شود و گرایشش به مبدأ اولی بیشتر می‌گردد و هرچقدر از حقایق نورانی فرافتاده در عالم ماده بهره کمتری ببرد کم نورتر و سیاه‌تر و تاریک‌تر می‌شود. و چه خوب است انسان مانند خورشید باشد که نورش را از ذات ملکوتی و حقیقت نوری‌اش و بدون واسطه می‌گیرد، برخلاف ماه که نورش را از خورشید دریافت می‌کند: «أَنَّ نور الشمس غیر مکتسب من الغیر، بلا توسط شیء بینها و بین بارئها، مکتسب هی منه نورها، و بالجمله تدلّ علی أنّ نورها من ذاتها الملكوتیه و حقیقتها النوریه». (قاضی سعید قمی، ۱۴۲۱، ص. ۱۷۶)

میان اعمال و رفتار انسان و این حقایق نورانی آسمانی یک رابطه دو طرفه برقرار است. از یک طرف این انوار و حقایق نورانی در سیر نزولی، از عوالم مختلف بالا

می‌گذرند و به سوی آخرین عالم؛ یعنی عالم ماده و طبیعت جاری می‌شوند و به تناسب گذر از این عوالم و رسیدن به مراتب پایین‌تر، همچون خورشید از شدت و گرمایش کاسته می‌شود. اگرچه از نور این انوار و حقایق کم می‌شود اما به هر حال از این نورهای متفرق و پایین آمده، همه عوالم وجودی یا امت‌ها یا حداقل گروه کوچکی از انسان‌ها می‌توانند استفاده کنند و نورانی شوند. بنابراین با این تبیین، انسان‌ها باید بکوشند هرچه بیشتر از این حقایق بهره ببرند و خود را بسازند و با تلاش برای کسب نور، زندگی خود را بسازند و معنادار کنند.

از طرف دیگر چون آسمان‌ها از نورهای مختلف آفریده شده‌اند، تا اعمال و کردار انسانی نورانی نشوند، بالا نمی‌روند و به سوی مبدأ نخستین و منبع اصلی گرایش پیدا نمی‌کنند. «لأنَّ السَّمَاوَاتِ خَلَقَتْ مِنْ أَنْوَارٍ مُخْتَلِفَةٍ فِي الْإِضَاءَةِ وَ التَّوْرِيَّةِ، فَمَا لَمْ تَصْرُ هَذِهِ الْأَعْمَالُ فِي التَّوْرِيَّةِ مِنْ جِنْسِهَا، لَمْ يُمْكِنْ أَنْ تَصْعَدَ إِلَيْهَا». (قاضی سعید قمی، ۱۴۱۵، ج. ۱، ص. ۶۵۸) کردار و اعمال انسان در هر آسمانی که پذیرفته می‌شوند متناسب با آن آسمان پاداش می‌گیرند و به نور آن آسمان در می‌آید و بر نورش افزوده می‌شود و «نور علی نور» می‌شود. (همان) این مطلب نشان می‌دهد هدف از رفتارهای انسانی و به خصوص اعمال عبادی او و نحوه مواجهه‌اش با دیگران، تنها یک صورت و شکل ظاهری نیست بلکه قرار است با این رفتار و اعمال و اخلاق به نور و معنا برسد.

وقتی یک انسانی خود را و زندگی‌اش را نورانی و دارای معنا کرد می‌تواند بر زندگی دیگر انسان‌ها نیز اثر بگذارد و به افراد دیگر هم جهت دهد و با بهره‌مند کردن دیگران از نور و زندگی بامعنای خود، آن‌ها را به سوی معناداری سوق دهد. چون خاصیت نور همین است که خودش به ذاتش روشن است و روشن‌کننده غیر خودش

است: «أَنَّ الظاهر بذاته المظهر لغيره». (قاضی سعید قمی، ۱۴۱۶، ج. ۲، ص. ۲۶۱)  
قاضی سعید بر این نکته تأکید دارد که همانطور که نور خداوند که "نور الانوار" است  
همه عوالم وجود را در برمی گیرد، هر کسی؛ یعنی پیامبران، اولیاء، اصفیاء مؤمنان و  
پارسایان، که از نور خدا نورانی شده‌اند، با نور خود گروهی دیگر را نورانی می‌کنند.  
(قاضی سعید قمی، ۱۳۳۹، ص. ۱۳۲) برخی نور خود را به یک قبیله و طایفه منتقل  
می‌کنند و برخی یک کشور را یا یک شهر یا یک محله را و یا یک خانواده را از نور  
خود بهره‌مند می‌کنند و با نور خود به دیگران جهت و معنا می‌بخشند.

یک نور اصیل، به دلیل مصلحت خالق یا گناه نیکان، از عالم امر هبوط می‌کند تا با  
این هبوط و سقوط به عوالم پایین‌تر، اصلاح شود و حالش خوب شود و دوباره به  
مقام سابق و نزد نور الانوار بازگردد. انسان به عنوان ماده نیز باید با سیر صعودی،  
خود را موازی با این نور قرار دهد تا از آن استفاده کند و با آن زنده شود. نور یاد شده  
وقتی در سیر نزولی به جایگاه لوح محفوظ می‌رسد از چهار جهت نورانی می‌شود،  
انسان نیز در سیر صعودی از چهار جهت نورانیت پیدا می‌کند. پس هر یک از این  
نورها حداقل یک نفر را زنده می‌کند و حیات می‌بخشد. (همان، ص. ۱۳۶-۱۳۵)  
انسان برای آنکه زندگی معناداری داشته باشد باید به سمت نور حرکت کند. معدن  
نور و محل افاضه‌ی آن، عقل است: «نور، عقل کل است چون عقل معدن نورهاست  
و منبع اشعه نور جمال واحد قهار است و عقل، نور را بر همه چیز می‌تاباند و افاضه  
می‌کند». (قاضی سعید قمی، ص. ۱۴۲۱، ۱۴۱)

دو نور و دو خورشید در حیات ما وجود دارد. همانطوری که عقل کلی، مرکز  
دایره‌های عقلی است و هر صاحب نوری در عالم علوی و سفلی نورش را از عقل کلی

عاریت می‌گیرد، همچنین خورشید محسوس در این عالم، مرکز نورهای حسی است. پس همه‌ی نورهای محسوس، نورشان را از خورشید مشهود در آسمان می‌گیرند و بر اساس مرتبه و طبقه خود از آن استفاده می‌کنند و همه‌ی انوار عقلی و علوی نور خود را از خورشید عقلی باطنی به دست می‌آورند. عالم حسی همچون صنم برای عالم عقلی است [یعنی عالم حسی، ظهور و تجلی عالم عقلی است] و خورشیدی که در این عالم می‌بینیم در حقیقت اثری از خورشید مافوقش است. و در حقیقت، نور، واحد است. [دو نور نداریم؛ بلکه یک حقیقت متصل است که اصلش در عالم بالاست و فروغ آن در این عالم حسی دیده می‌شود]. (ر.ک: قاضی سعید قمی، ۱۴۱۶، ج. ۲، ص. ۲۶۴-۲۶۱)

روح انسانی وقتی نورانی شد و زنده شد، دیگران را زنده می‌کند. قاضی سعید می‌نویسد: «ارواح هر جا که باشند می‌توانند ماده‌ای را زنده نمایند و حیات و زندگی را در آن جاری کنند. همانطور که در خبر سامری شنیده‌ای که صدا و حیات گوساله به واسطه فیض و برکت خاکی بود که جبرئیل بر آن راه رفته بود و همچنین در خبر آمده است اثر روح، جاری شدن حیات و زندگی است.» (قاضی سعید قمی، ۱۳۳۹، ص. ۱۳۶)

انسان در مسیر زیست خود باید بیاموزد که برای حیات و زندگی حقیقی و معنادار، روحش را در معرض انوار و حقایق نازل شده قرار دهد تا اوج یابد و به سرمنزول بازگردد نه اینکه اسیر تاریکی دنیا شود؛ چون به قول قاضی سعید، اثر این نور، زنده ساختن و حیات بخشیدن است: «یحیی بعیاته و یوجد بنور وجوده» (قاضی سعید قمی، ۱۴۱۵، ج. ۱، ص. ۶۶۲)

اعمال عبادی، مانند روزه، ما را به انوار نورانی شبیه می‌کنند و ما را نورانی می‌کنند: «بالصوم یتشبه الإنسان بالملائكة المقربین و الأنوار القدیسین» (همان، ص. ۶۷۹)

خداوند عرش یا عالم مثال را از نورهای مختلف خلق کرد. معدن نور سبز، حقیقت میکائیل است. نور سبز بر اقلیم‌های قوای نباتی که منبع سبزی هستند، احاطه دارد. و ظاهراً از این نور سبز، همه‌ی سبزی‌هایی که در عالم؛ از نفوس و صورت‌ها و اعراض هستند، سبز می‌شوند. بلکه سبزی یعنی این طبیعت، از آن نور با جعل بسیط و اختلاف در مراتب سبزی، به وجود آمده باشد. منبع نور زرد حقیقت عزرائیل است. و این نور غالب است در عالم صورت‌ها و نفوس و اعراض قاهر که در آن قبض [جان] و میراندن و استحاله تحقق می‌یابد. نور قرمز، عامل منیت و قوه و غلبه است. نور قرمز، از جبرئیل انشعاب یافته است چون او نگهبان سربازان و هلاک‌کننده جباران و خراب‌کننده دیار و ساختمان‌هاست. منشأ نور سفید اسرافیل است. این نور، نور الانوار است که بر همه‌ی عوالم آسمانی و زمینی احاطه دارد و اصل همه‌ی نورهاست و به قوه حیوانی که منبع حیات است اختصاص دارد. (قاضی سعید قمی، ۱۴۲۱، ص. ۱۴۲-۱۴۳) این چنین است که انسان با عبادت و تسلط بر قوای مختلف خود، به نورانیت سبز و زرد و قرمز و سفید دست می‌یابد و به مرتبه ملآنکه مقرب می‌رسد و زندگی‌اش رنگ و نور الهی می‌گیرد.

مسیر معنوی، ما را به سوی آرامش ذهنی و فکری هدایت می‌کند. «هدف مشترک بیشتر اشکال معنویت، اغلب این است که می‌خواهند ما را از دل‌مشغولی‌های معمول نظیر شغل مقام و ثروت اندوزی دور کرده، و در مقابل ما را آماده کنند تا روی امری بسیار ساده و در عین حال رازآمیز تمرکز کنیم: حضور ما اینجا، در این لحظه، در نقطه‌ی ثابتی از جهان در حال چرخش». (کاتینگهام، ۱۳۹۳، ص. ۱۱۰) اما برخلاف جمله آخر عبارت فوق، قاضی سعید به پیروی از منابع دینی و عرفان شیعی، نمی‌خواهد ما را روی

اینجا متمرکز کند؛ دقیقاً برعکس، او می‌خواهد ما را از اینجای خاکی و مادی غافل کند و به آنجای معنوی و روحانی برساند.

### نتیجه‌گیری

۱- عالم هستی و زندگی انسان به عنوان بخش مهمی از هستی، هدفمند است و معناداری زندگی انسان با این هدفمندی پیوند مستقیم دارد. معنادار دانستن زندگی انسان بدون توجه به ساختار خلقت و هدفمندی آفرینش بی‌معناست.

۲- انسانی که در عالم ماده و دنیا زندگی می‌کند، غریب و تنهاست و تنها زمانی از غربت و تنهایی خارج می‌شود که به ارتباط معنامندی زندگی با مبدا نورانی خلقت توجه داشته باشد.

۳- یکی از وظایف مهم انسان، زندگی اخلاقی در عالم ماده و دنیاست. نورانی بودن انسان، روشن بودن مسیر صعودی حرکت به سوی مبدا و نجات از غربت و تاریکی با زیست اخلاقی پیوندی محکم دارد. به همین دلیل زندگی بدون زیست اخلاقی، زندگی نباتی و حیوانی است نه زندگی هدفمند و حقیقی انسانی.

۴- امر اخلاقی، آن چیزی است که شارع و دین آن را تعریف می‌کند. بنابراین اخلاق دینی و اسلامی روشنی بخش و معناده زندگی است نه اخلاق سکولار و فارغ از دین. به همین دلیل از نگاه قاضی سعید قمی، انسانی اخلاق‌مند است که طبق احکام دینی رفتار و عمل کند و به قواعد و اصول دینی پایبند باشد و حجاب‌هایی که او را از دین‌داری و خدا‌باوری دور می‌کند، کنار بزند.

۵- زیست اخلاقی فقط در دوری از گناه و انجام اعمال عبادی خلاصه نمی‌شود؛ بلکه انسان اخلاق‌مدار باید قلب و دل و فکر و اندیشه خویش را پاک کند. یعنی علاوه بر طهارت ظاهری باید به طهارت درونی هم توجه داشت؛ بلکه طهارت معنوی نفسانی

و پاک کردن اندیشه و قلب از امور ناشایست و ناپاک بسیار مهم‌تر از طهارت بدن و جسم است. بنابراین طبق تفسیر عرفانی اخلاقی قاضی سعید حتی وضو رفتن و غسل کردن برای اعمال شرعی و دینی، نمادها و نشانه‌هایی برای طهارت معنوی نفسانی و توجه انسان به دوری از گناه با دست و پا و چشم و سر و مغز و اندیشه است.

۶- قاضی سعید به غایت‌شنای اخلاقی برای جهان باور دارد و معتقد است اخلاق فقط فردمحور و شخصی نیست بلکه اخلاق بخشی از نظام هستی است. یکی از اهداف خلقت، زیست اخلاقی است و مجموع عالم و هستی به سوی این غایت اخلاقی حرکت می‌کند.

۷- لازمه‌ی زیست اخلاقی، زیست معنوی است. برای رسیدن به غایت اخلاقی در آفرینش هدفمند عالم باید به سمت زیست معنوی گرایش داشت. اخلاقی شدن در سایه گرایش به معنویت و حرکت به سوی نور و دوری از ماده و دنیا به دست می‌آید نه در قالب بی‌دینی و زندگی سکولار و عشق به ماده. بنابراین گرایش به دین و معنویت و انجام اعمال شرعی و دینی و مذهبی برای زیست اخلاقی و به تبع آن معنادار شدن حقیقی زندگی اهمیت دارد.

## منابع

۱. قرآن کریم.
۲. کتاب مقدس.
۳. ارسطو (۱۳۶۹ ه.ش)، درباره نفس. ترجمه و تحشیه: ع.م.د، چاپ سوم. تهران: انتشارات حکمت.
۴. ابن عربی، محیی الدین (بی تا). الفتوحات المکیة. جلد دوم. بیروت: دارصادر.
۵. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۵ ه.ش)، اخلاق نیکوماخوس. ترجمه محمدحسن لطفی. تهران: نشر طرح نو.
۶. استیس، والتر تی (۱۳۸۲). «در بی معنایی معنا هست». ترجمه اعظم پویا، مجله نقد و نظر. بهار و تابستان، ۲۹ و ۳۰. ۱۰۸-۱۲۳.
۷. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۷ ه.ش). منزلت عقل در هندسه معرفت دینی. چاپ یازدهم. قم: مرکز نشر اسراء.
۸. حسن زاده آملی، حسن (۱۳۷۸ ه.ش). ممد الهمم فی شرح فصوص الحکم. چاپ اول. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۹. خواجه نصیر الدین طوسی (۱۴۳۳ ه.ق). شرح الاشارات و التنبیها (ابن سینا). تحقیق آیت الله حسن زاده آملی. چاپ سوم. قم: بوستان کتاب.
۱۰. الزبیدی، محمد مرتضی (بی تا). تاج العروس من جواهر القاموس. ج ۲۵. بیروت: دار مکتبه الحیاه.
۱۱. القاضی سعید، محمد بن محمد مفید قمی (۱۳۳۹ ه.ش). الاسرار العبادات و حقیقة الصلوة. تصحیح و حواشی و مقدمه سید محمدباقر سبزواری. تهران: دانشگاه تهران.
۱۲. \_\_\_\_\_ (۱۳۹۶ ه.ش). اسرار عبادات و حقیقت نماز. ترجمه علی زمانی قمشه ای. چاپ دوم. قم: آیت اشراق.



۱۳. \_\_\_\_\_ (۱۳۵۵ه.ش). *تعلیقات بر اثولوجیا*، در کتاب *منتخبی* از آثار حکمای الهی. تعلیق و تصحیح و مقدمه سید جلال‌الدین آشتیانی. جلد ۳. مشهد: سلسله انتشارات فلسفی.
۱۴. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۱ه.ش). *الاربعینیات لکشف انوار القدسیات*. تصحیح و تعلیق نجفقلی حبیبی. چاپ اول تهران: ناشر میراث مکتوب با همکاری کتابخانه و موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
۱۵. \_\_\_\_\_ (۱۴۱۵ه.ق). *شرح توحید الصدوق*. تصحیح و تعلیق نجفقلی حبیبی. جلد اول. چاپ اول. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۶. \_\_\_\_\_ (۱۴۱۶ه.ق). *شرح توحید الصدوق*. تصحیح و تعلیق نجفقلی حبیبی. جلد دوم. چاپ اول. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۷. \_\_\_\_\_ (۱۴۱۹ه.ق). *شرح توحید الصدوق*. تصحیح و تعلیق نجفقلی حبیبی. جلد سوم، چاپ اول. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۸. \_\_\_\_\_ (۱۴۲۱ه.ق). *شرح الاربعین*. تصحیح و تعلیق نجفقلی حبیبی. چاپ اول. تهران: ناشر میراث مکتوب.
۱۹. قیصری رومی، محمد داوود (۱۳۸۴ش). *شرح فصوص الحکم ابن عربی*. تصحیح سید جلال‌الدین آشتیانی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۰. کاتینگهام، جان (۱۳۹۳ش). *معنای زندگی*. مترجمان امیرعباس علیزمانی و مریم دریانی اصل. چاپ اول. تهران: مؤسسه انتشارات حکمت.
۲۱. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۸۸). *اصول کافی*. مترجم لطیف راشدی و سعید راشدی. جلد ۲. قم: انتشارات اجود.
۲۲. کونگ، هانس (۱۳۹۱ش). *هنر زیستن (تأملاتی در معناداری زندگی)*. مترجم حسن قنبری. چاپ اول. قم: انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب.
۲۳. مسکویه، ابی علی (بی تا). *تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق*. قم: انتشارات بیدار.

۲۴. ملکیان، مصطفی (۱۳۹۶). *راهی به رهایی (جستارهایی در عقلانیت و معنویت)*. تهران: انتشارات نگاه معاصر.
۲۵. نیچه، فردریک (۱۳۵۲). *چنین گفت زردشت*. ترجمه داریوش آشوری. تهران: انتشارات نیلی.
۲۶. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۱). *غروب بتان*. ترجمه داریوش آشوری. تهران: انتشارات آگه.
۲۷. یزدان‌پناه، سید یدالله (۱۳۹۳). *حکمت اشراق*. تحقیق مهدی علی‌پور. ج ۲. چاپ سوم. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سمت.

28. Heidegger, Martin (1977). *Letter on Humanism, Basic writings*. New York: Edited by David K. Farrell.
29. Klemke, E. D. ed (1981). *The Meaning of life*. Oxford University Press.
30. Oppenheimer, Mark (April 15, 2011). A 'Good Book,' Absent God, New York Times, Retrieved 15 June 2012.

